جلسه 413

شنبه 26/10/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

یقع الکلام فی تنبیهات اقتضاء النهی عن العبادة فی الفساد:

التنبیه الاول: این است که بحث ما همانطور که قبلا مطرح شد در نهی تکلیفی از عبادت است. و الا ظاهر خطاب نهی از عبادت اگر به عنوان آن عبادت تعلق بگیرد ارشاد به فساد آن است. دعی الصلاة ایام اقرائک، نهی از صلاة در ایام حیض ظهور دارد در ارشاد به فساد.

البته اینکه وجه این ظهور چیست این محل بحث واقع شده است:گ

مرحوم آقای صدر فرموده چون مطلوب ومتوقع در عبادت این است که متعلق امر باشد. عبادت همیشه مقام توهم امر است. اگر نهی بکنند از یک عبادتی می شود نهی در مقام توهم امر. همانطوری که نهی در مقام توهم وجوب بیش از نفی وجوب نمی فهماند، مثل اینکه مردی هنگام بیرون آمدن از خانه به زنش می گوید امروز غذا نپر. چون مقام، مقام توهم وجوب است این نهی ظهور در نفی وجوب دادر. در مقام توهم امر اعم از وجوب واستحباب هم نهی ظهور دارد در عدم الامر. زن حائض متوهم است که نماز او متعلق امر باشد ولو امر استحبابی. چون عبادت اینگونه است که انسان توهم می کند که امر داشته باشد ولو امرا استحبابیا. وقتی که امر تعلق بگیرد به یک عبادتی به عنوان خودش، ظهورش در عدم الامر است. آنوقت امر که نبود پ ملاک نیست. ملاک که نبود پس فاسد است.

بله اگر نهی به عنوان آخری تعلق بگیرد، مثل یحرم الغصب، این ظهور در نهی مولوی دارد، منطبق هم بشود بر صلاة فی المکان المغصوب باز نهی مولوی خواهد بود.

اقول: این فرمایش آقای صدر به نظر ما ناتمام است. چونکه فرمایش ایشان که ما فقط کشف کنیم از نهی عدم الامر را، این لازمه اش این است که ما نتوانیم به این خطاب نهی استدلال کنیم بر اینکه فعل مسقط نیست. مثلا اتمام فی موضع القصر عن جهل بالحکم، امر ندارد، ولکن مسقط امر هست. اگر کسی از روی جهل نماز تمام بخواند در سفر، این مأموربه نیست ولکن مسقط امر به صلاة قصر هست. اگر در حدیث اینطور بود که از امام علیه السلام می پرسیدند التمام فی السفر مأموربه؟ حضرت می فرمود لا، باز نمی توانستیم بگوئیم نماز تمام در سفر مسقط امر به قصر هم نیست، فقط می توانستیم بگوئیم نماز تمام در سفر امر ندارد. ام مسقط امر هم نیست را چه می دانیم، باید به اصل عملی رجوع می کردیم. در حالی که لاتتم فی السفر ظهورش این است که نماز تمام فی السفر اصلا مجزی هم نیست مسقط امر هم نیست. نه فقط امر ندارد بلکه مسقط امر هم نیست. پس معلوم می شود نهی از عبادت ارشاد به بطلان است نه ارشاد به عدم الامر فقط. چرا اینطور هست؟ جهتش این است که انسان در افعالی که انجام می دهد یک هدفی دارد، دروغ می گوید بخاطر غریضه شهوت، قتل نفس می کند بخاطر غریضه غصب، زنا می کند بخاطر غریضه شهوت، غیبت می کند بخاطر غریضه غصب. خب در اینجا نهی ظهور دارد در زجر مولوی. مولا می خواهد مهار نفس ما را بکشد، دع النفس و هواها فإن فی هواها رداها. اما در مورد عبادت و یا معامله هدف تعدیل غریضه شهوت یا غصب نیست، هدف وصول به هدف متوقع از عبادت ویا معامله است. اثر متوقع از عبادت سقوط امر است، اثر متوقع از معامله مثلا بیع نقل وانتقال است. ظاهر لاتتم فی السفر این است که چون عبادت وسیله ای است برای سقوط امر، نهی از تمام فی السفر ظهور دارد که آقا از این وسیله استفاده نکن که شما را به هدف سقوط امر وإجزاء نمی رساند. نهی النبی صلی الله علیه وآله عن بیع الغرر، می خواهد بفرماید که هدف شما از بیع نقل وانتقال است، از بیع الغرر استفاده نکنید که شما را به این هدف نقل وانتقال نمی رساند.

خب جناب آقای صدر! شما در نهی النبی عن بیع الغرر که نهی تکلیفی نیست نهی ارشادی است، چطور مستقیم گفتید نهی از معامله ظهور دارد در ارشاد به فساد. چرا؟ برای اینکه آنجا بحث امر که نیست، نگفتید ظهور دارد در عدم الامر. گفتید ظهور دارد در ارشاد به فساد. خب نکته اش چی بود؟ نکته اش این بود که اثر متوقع از معامله ترتب اثر نقل وانتقال است، معامله از امور آلیه است یعنی ابزار است وسیله است برای مردم که به هدف نقل وانتقال در معاملات تجاریه برسند. نهی النبی عن بیع الغرر بیش از این ظهور ندارد که آقا سراغ بیع الغرر نروید که ناکام می مانید به هدف نقل و انتقال نمی رسید. همین مطلب در نهی از عبادت هم هست. هدف از عبادت سقوط امر است. نهی از عبادت فارسی ظهور دارد در اینکه نماز تمام در سفر نخوانید، یا به زن حائض می گوید نماز نخوان که به هدف نماز که سقوط امر و إجزاء است نمی رسی. نهی النبی عن بیع الغرر دیگر ظهوری در بغض مولوی وحرمت مولویه بیع الغرر ندارد. این قوانین می گوید خرید وفروشی که مقدار ثمن و مثمن مشخص نباشد انجام نشود، خب این ظهور دارد در اینکه یعنی فاسد است. نه اینکه به مجرد خرید و فروش با مجهول بودن مقدار ثمن و مثمن شخص بایع و مشتری مرتکب بِزه شده است وباید مجازات بشود. این خلاف ظاهر است.

پس نهی از عبادت فی حد ذاته ظهور دارد در ارشاد به فساد، مگر یک جائی توهم وجوب باشد. مثلا کسی توهم می کند وجوب قیام لیل را، قم اللیل الا قلیلا نصفه أو انقص منه قلیلا، که تمام شب را بیدار نمان تمام شب را مشغول عبادت نشو خب اگر توهم وجوب باشد نهی ظهور در عدم مشروعیت وفساد عبادت ندارد. اگر توهم وجوب باشد نهی فقط می گوید وجوب ندارد. در موارد توهم وجوب نهی از عبادت ظهور دارد در شکستن وجوب نه بیشتر. اما در جائی که مقام، مقام توهم وجوب نباشد یعنی اصل مشروعیت هم زیر سؤال است مثل نماز زن حائض، نهی زن حائض از نماز ظهور دارد در ارشاد به فساد و عدم مشروعیت.

اما اگر از فعلی در عبادت نهی شدیم. تا حالا نهی از اصل عبادت بود، حالا بحث در این است که اگر از فعلی در عبادت نهی شدیم، مثلا نهی شدیم از تکتف فی الصلاة، آیا این نهی ظهور دارد در نهی مولوی یا نهی ارشادی؟

مشهور ولعله المتسالم علیه می گویند: ظاهر نهی از شیئی در عبادت عبادة کان أو غیر عبادة، ظاهر نهی از شیئی در مرکب ارشاد به مانعیت آن شیء است نه حرمت تکلیفیه آن. ظاهرش این است که مرکب با وجود این شیء باطل خواهد شد. مشی فقهاء هم معمولا بر همین هست. لا تزد فی صلاتک، لا تقهقه فی صلاتک و هکذا. کما اینکه ظاهر امر به شیء در مرکب ارشاد به جزئیت ویا شرطیت است. توضأ لصلاتک، اقرأ السورة فی صلاتک. در این مطلب شکی نیست.

اما بحث در این است که خود فقهاء در برخی از موارد به این قاعده ظهور النهی عن الشیئ فی المرکب فی الارشاد الی مانعیته و ظهور الامر بشیء فی المرکب فی الارشاد الی جزئیته أو شرطیته عملا مشهور به این قاعده در فقه پایبند نشده اند.

البته این را شما می دانید گاهی توهم جزئیت است و نهی تعلق می گیرد، این ظهور دارد در نفی جزئیت. مثلا گاهی انسان توهم می کند که قنوت جزء نماز است. می گوید لاتقنت فی صلاتک، این ظهور در عدم الجزئیة دارد. جائی که توهم جزئیت بشود ونهی کنند از این متوهم الجزئیة، این بیش از این ظهور ندارد که می خواهد بگوید این قنوت جزء نیست. اما این را نمی گوید که مانع هم هست.

 اگر بگویند لابأس بترک القنوت، این برای این است که می خواهد بگوید این جزء مستحب است. (البته جزء مسامحی عرفی، چون ما جزء مستحب نداریم). اما اگر یک چیزی اصلا جزء نیست، این آقا فکر می کرد مثلا در حال قنوت باید دو دستانش را جلو صورتش بگیرد یا نگاه به آسمان بکند در حال قنوت، فکر می کرد نگاه به آسمان کردن در حال قنوت جزء نماز است، می گوید لاتنظر الی السماء حال قنوتک. خب این ارشاد به مانعیت نیست، بیش از نفی جزئیت از آن فهمیده نمی شود. لذا اگر کسی در اثناء قنوت نگاه به آسمان کرد بگوید نمازم باطل شد؟ نه. توهم وجوب می کردند یا توهم استحباب می کردند که نظر الی السماء فی حال القنوت جزء مستحب یا جزء واجب است، برای شکستن این توهم گفتند لاتنظر الی السماء حال القنوت. ظهور ندارد که اگر شما نظر الی السماء کردید در حال قنوت نمازتان باطل است.

پس در موارد توهم جزئیت اگر نهی تعلق بگیرد به آن مشکوک الجزئیة و متوهم الجزئیة، ظهور ندارد در ارشاد به مانعیت، این مطلب درستی است و ما هم قبول داریم.

اما یک سری موارد هست در فقه که با اینکه خطاب نهی داریم از شیئی در مرکب ولی مشهور ملتزم شده اند به حرمت نفسیه آن، ملتزم به مانعیت نشده اند. با اینکه قاعده تأسیس کردند که ظاهر النهی عن شیء فی المرکب فی الارشاد الی المانعیة. ولی در فقه موارد متعددی داریم که مشهور ملتزم شده اند به عدم مانعیت، بلکه گفته اند این حرام نفسی است. مثالهایی از فقه بزنیم که این مثالها اعم است از عبادت و غیر عبادت، چون بحث فرقی نمی کند، ظاهر نهی از شیئی در مرکب ارشاد به مانعیت است چه آن مرکب، مرکب عبادی باشد چه غیر عبادی. ولذا مثالهایی که می زنیم اعم است:

مثال اول: ما در روایات داریم لاتنخع ذبیحتک، یا لایقطع رأسها. ظاهر اینها نباید ارشاد باشد به مانعیت تنخیع ذبیحه؟! ظاهر لایقطع رأسها نباید ارشاد باشد به مانعیت قطع رأس ذبیحه نسبت به تذکیه آن؟! پس چرا مشهور گفته اند تنخیع یعنی قطع نخاع ذبیحه قبل از زهاق روح آن حرام تکلیفی است اما حیوان حرام نمی شود با تنخیع آن. قطع رأس ذبیحه البته درد غیر پرنده و مرغ، در گوسفند می آیند همان وقتی که می خواهند ذبح کنند سریع کل سر او را جدا می کنند، گوسفند دارد دست وپا می کند، سر را می اندازند آن طرف و گوسفند را این طرف تا این هیئت عزاداری از وسط رد بشوند. مشهور می گویند حرام تکلیفی است، در حالی که روایت نهی کرده از قطع رأس ذبیحه. و ظاهر نهی طبق آنچه که مشهور گفته اند ارشاد به مانعیت است.

ولذا مرحوم آقای خوئی احتیاط واجب می کند. چون نمی خواهد مخالفت با مشهور بکند احتیاط واجب می کند. والا نظرش این است که اصول جه شد؟ اسستم الاصول ونسیتم فی الفقه؟ اصول تأسیس کردید گفتید نهی ارشاد به مانعیت است در نهی از شیئی در مرکب، در فقه فراموش کردید. خب ظاهر لاتنخع ذبیحتک ارشاد به مانعیت است. ولذا احتیاط واجب می کند می گوید اگر ذبیحه تنخیع شد یا قطع رأس شد در غیر طیر عمدا، احتیاط واجب این است که این حیوان میته است و خوردن آن حرام است.

خب چرا مشهور اینطور عمل نکرده اند؟ مشهور گفته اند حرام نفسی است. حضرت امام صریحا فتوی می دادند، بقیه علماء هم همینطور، مشهور اینجور می گویند، که حرام نفسی است و گناه است قطع رأس ذبیحه، اما حیوان حرام نمی شود.

مثال دوم: در روایات ما آمده است که طواف حج یا عمره را که بجا آوردید نماز طواف را تأخیر نینداز. در صحیحه منصور بن حازم می فرماید: لاتؤخرها بساعة إذا طفت فصل. مشهور علی ما نسب الیهم که مشهور معاصرین مثل حضرت امام وعلماء دیگر اینطور بودند که می فرمودند: موالات بین طواف ونماز طواف واجب تکلیفی است. حالا به تعبیر دیگر بگوئید تأخیر عرفی نماز طواف از طواف حرام نفسی است، اما نه طوافت باطل می شود و نه نماز طوافت.

آقای خوئی فرموده این خلاف ظاهر نهی در لاتؤخرها بساعة هست، این نهی ظهور دارد در ارشاد به مانعیت. ولذا اگر عمدا موالات عرفیه را بین طواف ونماز طواف کسی اخلال کند و یا حتی سهوا و جهلا، مرحوم آقای خوئی فرموده: کشف می کنیم که این طواف باطل بوده باید طواف را اعاده کند. خب چرا مشهور این را نگفته اند؟ وقتی در عمل مرکبی می گویند لاتؤخرها بساعة ظاهرش این است که مولات عرفیه بین اینها معتبر است. چه فرق می کند با وضوء؟ در وضوء گفتند یتابع بعضه بعضا. در وضوء هم گفتند باید اعمال موالاتش حفظ بشود. فرق نمی کند. بالاخره ظاهر لاتؤخرها بساعة این است که این یک عمل مرکبی است. خود حج و خود عمره عمل مرکبی است. مثل اینکه در غسل استحاضه داریم که فورا نماز بخواند. شما آنجا نمی گوئید تکلیف، بلکه می گوئید ارشاد است که اگر فورا نماز نخواند باید غسلش را دومرتبه اعاده کند.

مثال سوم: در مورد سعی داریم که نهی شده است از تأخیر سعی تا فردا. صحیحه علاء بن رزین قال سألته عن رجل طاف بالبیت فاعیی أ یؤخر الطواف بین الصفا و المروة الی غد؟ قال لا. یکوقت شخص عاجز می شود، او مشکلی نیست فردا بیاید سعی کند. یک وقت خسته می شود، حرجی یا کمتر از حرجی می شود اگر بخواهد امروز سعی کند. خب روایت می گوید که تأخیر سعی به فردا در مواردی که متمکن است از سعی در امروز نهی دارد. مشهور و منهم السید الامام قده می گویند حرام نفسی است، نه طوافت باطل می شود و نه سعیت.

اما آقای خوئی وآقای سیستانی می گوید نه، ظاهر نهی ارشاد به مانعیت است. اگر تأخیر بیندازی به فردا طوافت هم باطل می شود.

مثال چهارم: در روایاتی که درباره حج تمتع آمده فرموده اند: المتمتع لایخرج من مکة حتی یقضی الحج. عمره تمتع که آوردی حق نداری از مکه خارج بشود حتی یقضی الحج.

مشهور حتی مرحوم آقای خوئی فرموده اند این نهی تکلیفی است. حرام است خروج از مکه لغیر حاجة در اثناء عمره تمتع و حج تمتع. ولی اگر خارج شد و در همان ماه برگشت عمره تتعش باطل نمی شود. آقای زنجانی فرمود اند: مگر شما در جاهای دیگر نمی گوئید ظاهر لایخرج ارشاد است به مانعیت، اینجا هم بگوئید.

ولذا ایشان احتیاط واجب می کند، می گوید اگر کسی عمدا از مکه خارج شد ولو در همان ماه برگردد احتیاط واجب این است که عمره تمتعش باطل است، بخاطر همین نکته که مگر شما نمی گوئید لایخرج من مکة ظهور دارد خطاب نهی از شیئی در مرکب در ارشاد به مانعیت؟ بله اگر جاهل بود روایت داریم، فإن جهل فخرج روایت داریم که می گوید إن رجع فی شهره رجع بغیر احرام. بله جاهل اینطور است. اما عالم عامد که دلیل نداریم، لذا علی القاعدة لایخرج من مکة ارشاد به فساد است.

مثالهای دیگری هم هست که ما مطرح نمی کنیم همین چهار مثال را فعلا در نظر داشته باشید.

اقول: به نظر ما دو تا مطلب باید توجه بشود:

مطلب اول: گاهی قرینه خاصه است که ظهور نهی را در ارشاد به مانعیت از بین می برد. مثل همین لایخرج من مکة. خب روایت می گوید المتمتع محتبس بالحج، می خواهد بگوید کسی که عمره تمتع بجا آورد زندانی حج است، لایخرج حتی یقضی الحج، تا حج بجا نیاورد نباید بیرون برود. خب به قرینه محتبس بالحج انسان می فهمد که این نهی تکلیفی دارد از باب اینکه باید حج را بجا بیاورد. نکته لایخرج این است که محتبس بالحج، ظهور ندارد در مانعیت. قرینه خاصه داریم که این برای این است که رها نکند حج را و حج را باید بجا بیاورد. احتباس، احتباس تکلیفی است دیگر، یعنی تکلیفا باید بماند، خب لایخرج هم ظهورش این است که تکلیفا نباید خارج بشود.

یا مثلا در سجود سهو البته آنجا امر است، که دارد؟ تکلم فی صلاته سهوا، قال فلیصل ثم یسجد سجدتی السهور؟ چرا ارشاد نیست به جزئیت سجود سهو؟ اما من نسی سجدة فلیسلّم ثم یقضیها او ظهور دارد در ارشاد به جزئیت. قضاء سجده ظهور دارد در ارشاد به جزئیت، اما امر به سجود سهو ظهور ندارد در ارشاد به جزئیت. چرا؟ برای اینکه یک قرینه خاصه است، چون در روایت می گوید سجود سهو ارغام انف شیطان است، بینی شیطان به خاک مالیدن است، وسمیتا بالمرغمتین. ارغام انف شیطان است. تو که مرا می کشانی به فراموشی ومی خواهی من ذکر خدا را در نماز فراموش کنم، ارغاما لأنفک دو سجده بجا می آورم. خب مناسبت ارغام انف شیطان این است که تکلیف نفسی است، نه اینکه نقصی پیدا شد در آن نماز. مثل قضاء سجده منسیه نیست. اینها قرینه خاصه است.

مطلب دوم: اما در کل به نظر ما علت اینکه مشهور در مثالهای دیگر مثل نهی از تأخیر صلاة طواف، نهی از تأخیر سعی، نهی از تنخیع ذبیحه اینها مانع نشده اند به مانعیت، چون ظهور نهی در ارشاد به مانعیت قوی نیست. مناسبت حکم و موضوع اگر با تکلیف نفسی هم می ساخت ظهورش در ارشاد به مانعیت مختل می شود. انصاف این است که ظهور نهی در ارشاد به مانعیت از باب این است که تناسب ندارد با حرام نفسی بودن. خب لاتقهقه فی صلاتک، یا مولای عرفی می گوید در این آش نمک نریز، خب این ظاهرش این است که یعنی مانع است. بخاطر اینکه تناسب با حرمت نفسی ندارد غالبا، به این خاطر ظهور پیدا کرده در ارشاد به مانعیت، اما در این مثالهایی که زده شد مثل تنخیع ذبیحه و قطع رأس ذبیحه تناسب حکم و موضوع با حرمت نفسیه هم دارد. ولذا ظهور نهی در ارشاد به مانعیت که قوی نبود، بلکه از باب عدم تناسب با حرمت نفسیه بود، تناسب حکم وموضوع که پیدا شد با حرمت نفسیه تناسب پیدا کرد مشهور حمل بر مانعیت نکردند.

پس قاعده ظهور نهی در ارشاد به مانعیت یکم قاعده غالبیه است از باب عدم تناسب عرفی با حرمت نفسیه. والحمد لله رب العالمین.